بررسی مبانی فقهی تکفیر

بررسی مبانی فقهی تکفیر

زهرا هادیان

چکیده

موضوع تکفیر از مسائل مهم عصر ما به شمار میرود تکفیر از نگاه همه مذاهب اسلامی، امری خطیر است که فقها در مورد آن نهایت احتیاط را کرده‌اند. غیر از خوارج، همه فرق مسلمین بر این باورند که هیچ گناهی انسان را از دایره دین خارج نمی‌کند و ایمان امری اعتقادی و قلبی است. لذا فقهای مذاهب تأکید کرده‌اند که حکم به تکفیر فقط در صورتی جایز است که با ادله قطعی ثابت شود و دلیل مخالفی هم وجود نداشته باشد، و شبهه هم نداشته باشد در طول تاریخ، مؤلفه‌های جدیدی، توسط عده‌ای بر تکفیر و شرایط آن افزوده شده است، مثلا تقسیم کردن جهان به دارالاسلام و دارالکفر ، خلط میان کفر اکبر و کفر اصغر و گسترش قلمرو کفر و با وجود اجماع علمای مسلمان بر این که تکفیر مذهبی جایز نیست ولی تکفیریها این اجماع را بیاثر ساخته و اعلام کرده‌اند که عقیده سلف و فقه آنها شاخص و معیاری است که مخالفان خود را تکفیر کنند آنها به موانع تکفیر اهمیت نمیدهند به نظر آنان هر کسی که اندیشه تکفیری بر او عرضه شده و آن را نپذیرفته و به آنها نپیوسته کافر است. روش ما در تحقیق توصیفی و با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای است در این راه تلاش میشود از منابع دست اول بهره برده و نظرات علمای مذاهب اسلامی را از آثار و نوشتههای خود آنان نقل نماییم. و در ضمن این بحث ثابت خواهیم کرد که حداقل معیار مسلمانی شهادتین و پذیرش ضروریات دین است و عمل مسلمانان دخالتی در اصل ایمان آنها نخواهد داشت و نیز دستآویزهای وهابیت از قبیل بدعت ، توسل به غیر و.... بهانههایی واهی و بی اساس است.

واژگان کلیدی: کفر- ایمان- تکفیر – بدعت – گروههای تکفیری

مقدمه

از آفت هایی که همواره جامعه اسلامی را تهدید مﻲکند تکفیر است، پدیده تکفیر به یک خطر برای همه جوامع اسلامی تبدیل شده است؛ که امروزه موجب تحولات عظیم در منطقه خاورمیانه و کشورهای اسلامی گردیده و باعث اختلافات مسلمانان، قتل ، غارت و آوارگی و نابودی زیرساختهای کشورهای اسلامی و ترسیم اسلام به عنوان دین خشونت و خونریزی در دیدگاه غیر مسلمانان گشته در موضوع تکفیر از ابتدای اسلام -اختلاف نظرهای بسیار بوده و گروهی مثل خوارج انجام حتی یک گناه کبیره را باعث خروج از دین می دانستند و در مقابل سایر مسلمانان بودند که برای ایمان و کفر ضوابط و شرایطی را قائل بودند در این تحقیق برآنیم که با بررسی نظرات علماء و اندیشمندان و با استناد به کتاب و سنت ضمن شرح مبانی فقهی تکفیر و افشای بیپایگی تفکرات وهابیت تکفیری به دو سؤال زیر پاسخ دهیم

1- معیار اسلام و کفر چیست؟ و به عبارت دیگر حداقل استاندارد مسلمانی کدام است؟

2- دستاویزهای تکفیریها برای اتهام مسلمانان به خروج از اسلام چیست؟

3- فقه سلفی چیست و چرا خشونت تولید مﻲکند؟

و در ضمن پاسخ به این سؤالها ، معنای بدعت ، توحید و شرک در عبادت را روشن خواهیم ساخت.

جریانهای تکفیری مذاهب اجتهادی را رد میکنند و جز ظاهر متن به معنای دیگری از آن قائل نیستند و به همین علت آنها باعث پیدایش بدعت در قضیه صفات الهی شدهاند آنها با تکفیر کردن مسلمانان ومتهم کردنشان به شرک و گمراهی تر و خشک را با هم میسوزانند و با غلو و اغراق در دین باعث آزار مسلمانان و بیرون راندنشان از دین اسلام میشوند. آنها هر فرقه از فرقههای اسلامی (چه شیعه و چه سنی)که با عقایدشان مخالفت کند کافر میشمارند و هجومی در تکفیر کردن مسلمانان به راه انداختهاند که در تاریخ نظیر ندارد بنظر می رسد این جریانات بیشتر از آنکه اینک در مقابل کفر و استکبار جهانی باشند در مقابل خود مسلمانان هستند و جهت تخریب چهره اسلام از آنان استفاده می گردد از همین رو

لازم است که بیش از گذشته مورد مطالعه قرار گیرند ودر این پژوهش به بررسی مبانی فقهی ایشان پرداختهایم تا بدانیم ریشههای عقیدتی و فکری تکفیریها از کجا نشأت میگیرد.

- معنای کفر:

-«کفر» واژهای عربی است که در لغت به معنای پنهان کردن و پوشاندن است. به شب تاریک کافر می گویند زیرا با تاریکی خود همه چیز را میپوشاند. بنابراین از آن جهت به کافر، کافر میگویند که نعمتهای الهی را پوشانده و مخفی مینماید..یک سؤال در اینجا مطرح میشود آیا در لغت، کفر در مقابل اسلام میآید یا در مقابل ایمان؟ میتوان گفت که در جهت خود علم لغت، نمیتوان نتیجه روشنی را دریافت نمائیم، هرچند بعضی لغتشناسان کفر را به «نقیض الاسلام» معنا کردهاند، اما این از موارد استعمال دینی است؛ یعنی این را از دین گرفتند و ربطی به لغت و لسان عرب ندارد. اگر انسان حقیقتی، مانند: اصل وجود خدا، صفات خدا، نبوت و رسالت، توحید و... را پوشاند، کافر میشود.

. در علم فقه، حد نصاب مسلمان بودن و خروج از مرز کفر، جاری شدن شهادتین بر زبان است و کسی که شهادتین را نگوید، کافر میشود.(محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 18، ص 332) آیات بسیاری به متعلقات کفر اشاره کردهاند.(علیزاده موسوی، جلد 1 ، 1393 ه.ش) در این میان، جامعترین آیهای که موارد و متعلّقات کفر را بیان میکند، آیهی شریفهی زیر است:

... وَ مَنْ یَکْفُرْ بِاللّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْیَوْمِ الْاخِرِ فَقَدْ ضَلّ ضَلالا بَعِیداً؛(نساء، آیه 136)

و هرکس به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگان و روز واپسین کافر شود، بهراستی گمراه شده، گمراهی دور [از حق] دارد.

در این آیهی شریفه، متعلقات کفر بهصورت یکجا بیان شده است. البته همانگونه که در متعلقات ایمان گفته شد، متعلقات کفر نیز بهصورت عام بیان شده است و هر یك در دل خود، به عناوین کوچکتری تقسیم میشوند. (علیزاده موسوی، جلد 1 ، 1393 ه.ش)

- اقسام کفر

عالمان و متکلمان، تقسیمهای مختلف و فراوانی برای کفر کردهاند، به طوریکه برخی آن را تا 35 قسم بر شمردهاند.)سید مجتبی علوی، ص 30(ولی در اینجا ذکر این نکته ضروری است که مسئله کفر و

حتی ایمان که ضد آن است، دو محور دارد: یکی در باب تعیین مصداق‌ها و مراتب کفر و ایمان است (که محل ورود متکلمان می‌باشد) و دیگری درباب تعیین احکامی است که بر هریك از مراحل آن‌ها مترتب می‌شود (که محل ورود فقهاست)، بی‌شك، خلط میان این دو مبحث و عدم تفکیك آن‌ها باعث شده است که امروزه برخی به خود جرأت دهند و در مورد این مباحث نظر و فتوا دهند، درحالی‌که لیاقت ورود به هیچ یك از این مباحث را ندارند.)همان طور که رهبران گروه‌های تکفیری(مثل گروهك داعش)، امروزه خود مصداق‌های کفر را به اسم اسلام تعیین می‌کنند و فتوا می‌دهند و به این بهانه باعث جنایت‌های فراوانی می‌شوند.(برخی از علمای وهابی، کفر را براساس مصداق‌ها و مراتبش به «کفر اصغر» و «اکبر» تقسیم کرده‌اند. از این رو کفر قولی و عملی را که بسیاری از مسلمانان مرتکب می‌شوند و به آن اعتقادی ندارند، از تحت حکم کفر خارج کرده‌اند،)البانی، ناصرالدینج 4، ص 455.(و برخی دیگر براساس احکام کفر، آن را به کفری که باعث خروج از اسلام می‌شود و کفری که سبب خروج از اسلام نمی‌شود، تقسیم کرده‌اند.)علماء النجد، ج 1 ص 70 و 71 و صالح الفوزان، ص 84(. سلفیان جهادی نیز قائلند که کفر به دو قسم کفر اکبر و اصغر تقسیم می‌شود، با این تفاوت که آن‌ها تأکیدشان به حکومت و احکام خداوند است؛ به این بیان که اگر کسی به وجوب تبعیت از احکام خداوند معتقد باشد ولی به علت عصیان از آن‌ها تبعیت نمی‌کند، این کفر اصغر است، اما اگر کسی به تبعیت از احکام خداوند معتقد نباشد، درحالی‌که یقین دارد احکامی از طرف خداوند نازل شده، این کفر اکبر است.)ایمن الظواهری، ص 37 و وصفی عاشور أبو زید، ص 70.(از این رو عمل نکردن به شریعت اسلام به گونه‌ای که نشانه دوست داشتن کفار باشد، کفر اکبر است.) اسامه بن لادن، ج 1، ص 197)

معنای ایمان:

«ایمان»، مصدر باب افعال است: «آمن، یؤمن، ایمانا».(ازهری، تهذیب اللغة، ج 15، ص 513) «آمَن» در اصل «أأمن» بوده که همزه‌ی دوم، به‌دلیل تخفیف حذف‌شده‌است. (جوهری، الصحاح، ج 5، ص 2071) ابن‌منظور این لغت را درچند معنی به‌کار برده است: امانت «متضادخیانت»؛ ایمان «متضادکفر»؛ تصدیق «متضادتکذیب» .(ابن‌منظور،ج 1،ص 140) هم‌چنین یکی از نام‌های الهی «مؤمن» است که به‌گفته‌ی ابن‌اثیر، مؤمن اگرازریشه‌ی «ایمان» به‌معنی تصدیق باشد، یعنی کسی که بندگانش وعده‌های او را تصدیق میکنند (علیزاده موسوی، 1393 ه.ش. جلد 1)

واژه‌ی ایمان، یکی از واژه‌هایی است که درباره‌ی معنی اصطلاحی آن، دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است. چنان‌که گفته شد، معنای لغوی ایمان تصدیق است؛ اما در معنی اصطلاحی ایمان، این پرسش مطرح می‌شود که تصدیق به چه معنی و دارای چه اجزایی است. در معنی اصطلاحی ایمان، سه جزء متصور است:

1. تصدیق به زبان (اقرار)

2. تصدیق به قلب

3. تصدیق به اعمال

به عبارت دیگر، معنی اصطلاحی ایمان، ممکن است یکی از این سه اصل و یا ترکیبی از آن ها باشد. همین وجوه، زمینه را برای تولید دیدگاه های مختلف پیرامون معنی اصطلاحی ایمان فراهم آورده است.

اگر به منظور ترسیم اندیشه ی اسلامی در مورد معنی اصطلاحی ایمان، بُرداری رسم کنیم، در دو طرف منتهالیه این بردار دو عقیده ی انحرافی خوارج و مرجئه قرار دارند و دیگر مذاهب اسلامی در میانه ی آن قرار می گیرند(در دو سوی این بردار، برداشت های التقاطی از ایمان، و در میانه ی آن، تعریف مذاهب اسلامی از ایمان بیان شده است) از حضرت رضا (ع) در باب تعریف ایمان نقل شده است:

ایمان، تصدیق قلبی و اقرار زبانی و عمل به ارکان و اعضا است.(صدوق، عیون اخبار الرضا، ج1، ص 226)

- معنای تکفیر

تکفیر در لغت: مصدر فعل «کفّر» است. (ك ف ر) اصل صحیحی است که دلالت بر یك معنا می کند و آن، پوشاندن است؛ بر همین اساس در عربی به «کشاورز»، «کافر» گفته می شود؛ زیرا او دانه را با خاك می پوشاند.

تکفیر در اصطلاح: تکفیر، عبارت از متّهم کردن دیگران به کفر یا نسبت دادن کفر به یکی از اهل قبله می باشد. کُفر، اسم مصدری است که مقصود از آن یکی از این دو معناست:

1. معتقد شدن به کفر یکی از مسلمانان؛ خواه این اعتقاد از روی دلیل باشد یا از روی حدس و گمان.

2. نسبت دادن کفر به یك مسلمان؛ بر این اساس گفته می شود: کَفَّرَه.

بنابراین، تکفیر عبارت از حکم کردن با گفتار و اعتقاد به خروج شخص معینی از قلمرو ایمان به اسلام است. گفته شده است که تکفیر در اصطلاح، حکم به خروج مسلمان از دین اسلام؛ خواه با حکم به ارتداد او و یا به دلیل ارتکاب یکی از نواقض ایمان می باشد؛ فرقی هم نمی کند که این حکم، به حقّ

باشد یا به باطل. اعمالی که فرد مسلمان را از ملّت اسلامی خارج مىکنند عبارتند از: تکذیب کتابهای آسمانی، تکذیب پیامبران و رسولان، انکار ضروریات و احکام ثابت اسلام، مخالفت با اسلام و روىگرداندن از حقّ و نفاق؛ و اعتقادی که فرد را از امّت اسلامی بیرون مىبرد: معتقد شدن به شبههای به دلیل تاویل و غیر آن است . (کنگره جهانی جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام، جلد 4/265)

سابقه تاریخی

تکفیر منحصر به اسلام نیست، در میان پیروان ادیان گذشته نیز وجود داشته است. به عنوان مثال در مسیحیت، جریان تکفیر روند گسترده و خطرناکی را طی کرده است. دادگاه های تفتیش عقاید که در قرون وسطی از سوی کلیسا تشکیل می شد، برای اثبات ایمان و یا کفر افراد بود و به نظر می رسد که تشکیل آن برای تفتیش از عقاید مسلمانانی بود که در اسپانیا، یا اندلس سابق باقی مانده بودند و نیز کسانی که نظر نو و جدیدی در مسائل علمی ارائه می دادند. اینان از سوی کلیسا تکفیر و کشته می شدند، مگر این که از نظر خود برگشته و توبه می کردند. (دائرة المعارف مصاحب، ج 1 / 650) اما در طول تاریخ اسلام، تکفیر افراد، بیش تر از سوی حکومتهای فاسد، کلید خورده است. اینها مخالفان خویش را متهم به کفر می کردند. تا این که جریان روند فرقه ای پیدا کرد و هر گروه و فرقه ای، مخالفان خود را به کفر متهم کرده و جان و مال و ناموس آنان را حلال شمردند.(درّ المنثور سیوطی، ج 7 / 577) اینک به سیر تکفیر در زمانهای مختلف میپردازیم:

- در عهد رسول ا

پیشینه جریان تکفیر در اسلام به اندازه تاریخ اسلام عمر دارد و سابقه آن به صدر اسلام باز می گردد. اولین مورد در زمان رسول خدا بود که ولیدبن عقبه، بنی المصطلق را به کفر و ارتداد متهم کرد و آیه شریفه "ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا" در تکذیب وی نازل شد. تعبیر به کفر، در برخی روایات تفسیر آیه آمده است.(همان) خالد بن ولید نیز مردم قبیله بنی جذیمه را متهم به بازگشت از اسلام نمود.(انساب الاشراف، زندگانی امیرالمؤمنین/105، مستدرک الوسائل، ج 18 / 366) و دیگر مربوط به حاطب بن ابی بلتعه می شود. همو که نامه ای را به زنی داده بود که برای کافران قریش ببرد و آنان را از نقشه رسول خدا آگاه سازد که خداوند رسول خویش را از آن آگاه کرد. حاطب، وقتی که دستگیر شد، عمر بن خطاب، او را تکفیر کرد و خواست گردن وی را بزند که پیامبر(ص) عمر را از این کار بازداشت و حاطب را به خاطر حضورش در جنگ بدر، بخشید. (درّ المنثور، سیوطی ج 8 / 126، ذیل آیه اول سوره ممتحنه،)

بعد از رحلت پیامبر اکرم«ص» -در جریان رِدّه- عده ای تکفیر شده و با آنها نبرد صورت گرفت. سه دسته از مردمان آنجا متهم به کفر شدند: یک عده مدعی نبوت، یک عده که زکات را به خلیفه بعد از پیامبر«ص» ندادند و دسته سوم که زکات می دادند ولی خلافت و حکومت رسمی را قبول نداشتند. (نقد و بررسی مبانی جهادگرایی تکفیریها- پایگاه تخصصی وهابیت ، ص2)

- در عهد امام علی(ع)

این ضربه بر علی بن ابیطالب (ع) هم وارد شد که پس از واقعه‌ی حکمیت در صفین از سوی خوارج تکفیر گردید که چرا به رأی حَکَم‌ها گردن نهاده و بدین سبب اسلام برای قرن‌های متمادی دچار آسیب‌پذیری شدیدی شد که عوارض نامیمون آن جبران‌ناپذیر بود و هنوز هم در شکل و صورت‌های دیگری، در امت اسلامی ظاهر می‌شود. (پژوهنده، ص124،1386) در تاریخ اسلام، فتنه‌ی تکفیر به‌همراه اباحه‌ی خون و مال و ناموس، با خوارج آغاز می‌شود. ولی بر خلاف آنها بنا بر فرموده امام باقر (ع): علی بن ابیطالب (ع) هیچ‌گاه خوارج را به کفر و شرک و نفاق متهم نکرد و سبب قتل آن‌ها نیز، خروجشان بر حاکمیت اسلامی بود و نه کفرشان؛ چراکه فرمود: «هم اخواننا بغوا علینا؛ آنان برادران ما هستند که بر ما شوریده‌اند». (حر عاملی، وسائل الشیعه،1409 ق، 11/62) همچنین از حضرت صادق (ع) نقل‌شده است که فرمود: «اذا قال المؤمن لاخیه: اف انقطع ما بینهما فاذا قال له انت کافر کفر احدهما و اذا اتهمه انماث... هنگامی‌که مؤمن به برادرش بگوید: اف، از هم بریده می‌گردند و اگر بگوید که تو کافری، یکی از آنان کافر می‌گردد و چنانچه به او تهمت‌زده باشد، اسلام در قلبش آب می‌شود، همانند نمک در آب». (کلینی،1429 ق، 3/440) تکفیر در دوره بنی عباس بعد از بحثهای کلامی در مورد مخلوق بودن قرآن اتفاق افتاد. در این رویداد کسانی که در مخلوق بودن قرآن تردید داشتند، تکفیر شدند. (نقد و بررسی مبانی جهادگرایی تکفیریها- پایگاه تخصصی وهابیت ، ص2) همچنین در سال 407 هجری در تمام شهرهای آفریقا، شیعیان را به اتهام سبّ ابوبکر و عمر کشتند و آنها را به آتش کشیدند و اموال آنها را غارت کردند: "و فی هذه السنة قتلت الشیعه فی جمیع بلاد إفریقیا و جعل سبب ذلک اتهامهم بسبّ الشیخین." (ابن اثیر، ج 9 / 110) بربهاری در قرن چهارم، بر اساس این مبنا، خون و مال مسلمانان را مباح می‌شمارد و به کشتار و غارت اموال مسلمانان می‌پردازد. در قرن حاضر نیز وهابیت و گروه‌های افراطی سلفی که تحت حمایت وهابیت افراطی‌اند، چنین رویکردی را درپیش گرفته و بر این اساس، تیغ وحشتناك تکفیر را در حوزه‌ی نظر و عمل بر پیکر فرتوت مسلمانان فرود می‌آورند.(برای آشنایی با جنایات وهابیت در جهان اسلام، (ر. ك: علیزاده موسوی، سلفی‌گری و وهابیت، ج 1، فصل 17). در این جا باید گفت پدیده تکفیر سه مرحله را طی کرده و اکنون در مرحله چهارم قرار دارد.

1- مرحله خوارج

2- مرحله بروز مذاهب فقهیه و جنگ کلامی و عقیدتی

3- مرحله ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب که به فرقه وهابیت منجر شد

4- و در حال حاضر هم گروههای زیادی وجود دارد که میتوان به عنوان گروههای تکفیری مورد بحث قرار داد.

- معیارهای مسلمانی:

از دیدگاه قرآن کسی که شعایر اسلام را اظهار نماید و بگوید: من مسلمانم، مسلمان است، و کسی اجازه تعرّض به او را ندارد. قرآن، اظهار اسلام را نشانه مسلمان بودن می داند و می فرماید:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَتَبَیَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً» (سوره نساء آیه 94) این آیه تصریح دارد که اگر کسی به شما سلام میکند، یعنی همین نشانه ظاهریِ کوچک را داشت، دیگر حق ندارید به او بگویید تو مؤمن نیستی، زیرا «سلام» یکی از نشانههای اسلام است و پیش از اسلام در میان مردم نبود.

انس بن مالک از اصحاب رسول الله(ص) فرمود:

هرکس شهادت دهد که خدای جز ا نیست و به سوی قبله ما نماز گزارد و مثل ما نماز کند و از گوشت ذبح شده بدست ما بخورد، او مسلمان است و برای او است آنچه برای دیگر مسلمانان است و علیه او است هرآنچه به ضرر دیگر مسلمانان است.

«منشهد انلا الهالا اوو استقبلقبلتنا و صلّيصلاتنا و اكلذبيحتنا فذل مسلم، لهما للمسلمو عليهما عليالمسلم» (نسائي، پيشين، 75/) پس بنابراین اصل درباره مسلمانان بر اسلام بودن آنها است و احترام خون، جان و مال اهل قبله لازم است. یک غیر مسلمان با گفتن شهادتین در زمره مسلمانان قرار میگیرد و خون و مال وی محترم شمرده میشود، خروج از جمع مسلمانان نیاز به دلیل محکم و استنادهای متیقن دارد و تا برابر ضوابط شرعی این اتهام ثابت نشده باشد، نمی توان کسی را تکفیر کرد.

پیامبر(ص) فرمود: "فرمان داده شدم که با مردم بجنگم تا لا اله الاّ اللّه محمد رسول ا بگویند.

پس هرگاه آن را گفتند از جهت خونها و اموال شان محفوظ هستند، مگر به حق. " بنابراین اصل ورود به اسلام شهادتین است و انکار آن باعث کفر می گردد. این معیاری است دقیق و در همه منابع اسلامی جزو ملاکهای تکفیر و کفر ذکر شده است. پس به طور اجمال برای اینکه شخصی مسلمان به حساب آید شرایطی ذکر شده که این شرایط را میتوان به دو دسته تقسیم کرد: 1. گفتار: کسی که شهادتین (أشهد أن لا اله الا اللّه و أشهد أنّ محمّدا رسول اللّه) را بگوید 2. کردار: به جا آوردن اعمالی مانند نمازهای یومیه، روزه ماه رمضان و حج که ویژه مسلمانان است. (مجموعه مقالات کنگره جهانی جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام ؛ ج6 ؛ ص260) و در برخی از روایات معیار مسلمانی با این بیان است که بنیان اسلام بر پنج چیز میباشد: 1. شهادتین 2. اقامه نماز 3. پرداخت زکات 4. حج 5. روزه رمضان (همان، ص 259)

- معیار اسلام و کفر در سنت

تکفیر در روایات شیعه و اهل سنت، مسأله ای بسیار خطرناک معرّفی شده است. بخاری روایت می کند که فردی هنگام فرستادن حضرت علی و خالد به سوی یمن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، گفت: ای رسول خدا از خدا بترس! حضرت فرمود: «ویلک ألست أحق اهل الارض أن یتقی اللّه».

فقال خالد: یا رسول اللّه الا أضرب عنقه؟ قال: لا، لعله أن یکون یصلی» (صحیح بخاری، ج 5، ص 111؛ المغازی، باب 58، ح 4094)

و ای بر تو آیا من در تقوای الهی سزاوارترین فرد در بین مردم نیستم، خالد گفت: ای رسول خدا اجازه می دهید گردن او را بزنم؟ حضرت فرمود: خیر شاید از کسانی باشد که نماز می خواند.

این روایت به عظمت نماز و پرهیز از کفر و قتل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت می کند. بنابراین وقتی احتمال نمازخواندن شخصی که به پیامبر اعتراض کرده، از کشتن او جلوگیری می کند، درباره کسانی که نماز می خوانند، زکات می پردازند، روزه رمضان و حج بیت اللّه الحرام را انجام می دهند، چه حکم می کند؟! همچنین بخاری از سهل روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز جنگ خیبر فرمود: «لاعطین هذه الرایه رجلاً یحب اللّه و رسوله و یحبه الله و رسوله یفتح اللّه علی یدیه (صحیح بخاری، ج 4، کتاب جهاد، ص 20) این پرچم را به مردی می سپارم که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند و خداوند به دست او در خیبر را باز می کند.

عمر بن خطاب گفت: من، امارت آن روز را دوست داشتم، از این رو امیدوار بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله من را بخواند، اما آن حضرت، علی بن ابی طالب را فرا خواند و پرچم را به او داد و

فرمود: «برو و به چیزی توجه نکن تا خداوند در را به روی تو باز کند حضرت علی علیه السلام مقداری حرکت کرد سپس توقف نمود و صدا زد: «ای رسول خدا بر چه چیزی با مردم بجنگم؟ فرمود: «تا وقتی که شهادت به لا اله الا اللّه و محمد رسول اللّه بدهند، هر گاه آن را انجام دادند خون و مال آنان از سوی تو محفوظ است جز آن که خلاف حق را مرتکب شوند و حساب آنان بر خدای بزرگ می باشد. (صحیح مسلم، ج 7، ص 121)

و نیز صحیح بخاری روایت کرده که رسول خدا فرمود: «من شهد أن لا اله الا اللّه وحده لاشریک له، و ان محمداً عبده و رسوله، و انّ عیسی عبداللّه و رسوله و کلمته ألقاها الی مریم و روح منه، و الجنه حق، و النار حق أدخله اللّه الجنه علی ما کان من العمل (صحیح بخاری، ج 4، ص 139)

کسی که گواهی دهد بر وحدانیت خدا و این که او شریکی ندارد، و محمد صلی ا علیه و آله و سلم بنده و رسول او و عیسی بنده خدا و رسول او است و عیسی از جانب خدا به مریم عطا شده و او روحی از جانب خدا است، و بهشت حق است و آتش حق است، این فرد وارد بهشت می شود، اعمال او هر گونه باشد!

ملاکهایی هم برای تکفیر وجود دارد از جمله الف. انکار خدا و توحید ب. انکار رسالت نبی گرامی اسلام به عقیده شیعیان و انکار رسالت پیامبران به عقیده اهل سنت ج. انکار ضروری دین در اینجا وقتی که بحث ضرورت مطرح است مراد از آن لزوم «فی العمل» نیست، بلکه ضرورت «فی الثبوت» مراد است؛ یعنی آن خبری که ثبوت آن به طریق تواتر از رسول ا ثابت است که در نقل آن شهرت یافته است، این قسم را قطعی ثبوت و ضرورت بدیهی گفته میشود و چنین خبری ضروریات دین گفته میشود آنجا که خبر از کارهای حرام است یا فرض است یا مستحب، خواه مباح؛ مثلاً حرمت شراب نقلش از آن حضرت متواتر است و حرمت شراب ازضروریات دین است یا مثلاً مسواك زدن از آن حضرت منقول است و نقل آن به درجه ضرورت رسیده است که گفته میشود مستحب بودن مسواك ضرورت دین است. با چهار رکعت فرض ظهر به طریق تواتر و توارث از آن حضرت منقول است و عوام نیز بدون از استدلال بر این یقین رسیدهاند که چهار رکعت فرض تعلیم رسولا است و حرف دین است و این هم از ضروریات دین است. غرض از بیان به اصطلاح متکلمین ضروریات دین آن خبر و حرفها را گویند که از آن حضرت به طور قطعی و بدیهی ثابتاند.(روحانی لاشاری- بی تا- جلد 3 ص 152)

- پیآمدهای تکفیر

کسي که اندك بهره اي از دانش وتقوا ودیانت داشته باشد ، در امر تکفیر شتاب بخرج نمي دهد ؛ زیرا عواقب این کار بسیار خطرناك است و پیامدهاي ناگواری به همراه خواهد داشت. تکفیر، چنان موضوعِ حساس وخطرناکی است که دل هر مؤمن بیدار و باوجداني از آن به لرزه در مي آید ؛ زیرا با

كوبيدن چماق تكفير ، بر سر ديگران ، ناگزير ، پيامدهاي ناگوار وثمرات تلخ آن را بايد تحمل نمود .

اهل سنت و جماعت اتفاق نظر دارند كه هيچ مسلماني با ارتكاب گناه كبيره از اسلام خارج نمي شود بنابر اين هيچ فردي از مسلمانان را نمي توان تكفير نمود مگر كسي را كه همگان بر تكفيرش اجماع نموده اند و يا با اقامهی دليل قطعی از كتاب وسنت.)المفتم-3/ 111)، و)عنه فتح الباري -12/314) ابن تيميه در فتاوی الصغری می گويد : كفر ، امر بسيار عظيمي است، هيچ مؤمني را تكفير نمي كنم تا زماني كه روايتي مبني بر عدم تكفيرش در دسترس باشد. در كتاب خلاصه وديگر كتابها آمده است: «هرگاه در مسأله اي وجوهي باشد مبني برتكفير فردي و وجوهي باشد كه مانع تكفير است ؛ مفتي بايد وجهي را انتخاب نمايد كه مانع تكفير است زيرا اصل ، در اهل ايمان حسن ظن است ونسبت به مسلمان بايد گمان خير داشت، مگر زماني كه فرد ، تصريح به امري نمايد كه تكفيرش را موجب شودو تأويل در حقِ او ديگر، سودمند واقع نگردد» (در واقع راهي براي تأويل گفته هايش نباشد) در فتاوي التتارخانية آمده كه حكم تكفير نبايد با احتمال صادر شود ، بايد تلاش نمود براي هيچ مسلماني فتواي كفر صادر ننمود تا زماني كه مي توان سخنش را بر مفهوم صحيحي حمل نمود. اگر در تكفير فردي اختلاف نظر وجود داشت بايد در صدور فتواي كفر توقف نمود ولو به استناد روايتي ضعيف؛ بنابراين اكثر الفاظ تكفير كه در كتابهای مذكور هستند نمي توان با آنها حكم تكفير را صادر نمود، (تحفة المحتاج- 4/84) آنچه ذكر شد نمونه اي از اقوال علماي احناف بود؛ فقهاي مذاهب ديگر در مسايل تكفير، داراي احتياط بيشتري هستند.

تكفيريهاخودرا محوراصلی تفكرسلفی قلمدادكرده، برسلفی بودن اصراردارند، آنان سعی دارندسايرجريانات سلفی رابامحورخويش مديريت نمايند. درمواجهه باگروههای تكفيری، اين حركت انحرافی رابايددرتضادبااصول وباورسلف دانست وبرعدم مصادره اين عنوان ازسوي آنان، تاكيدكرد؛راهكاري كه درسخن مقام معظم رهبری چنين بيان ميشود:«سلفی گري اگر به معناي اصولگرايی در كتاب و سنت و وفاداري به ارزش های اصيل و مبارزه با خرافات و انحرافات و احياء شريعت و نفی غربزدگی باشد، همگی سلفی باشيد و اگر به معناي تعصب و تحجر و خشونت ميان اديان و مذاهب اسلامی ترجمه شود، با نوگرايی، سماحت و عقلانيت- كه اركان تفكر و تمدن اسلامی اند - سازگار نخواهد بود و خود باعث ترويج سكولاريزم و بی دينی خواهد شد. (خطبه های نماز جمعه، مورخ 14/11/90.)

تكفير مسلمان وخروج آن از دايره ی اسلام پيامدهاي ناگواری در پي خواهد داشت به عنوان نمونه به چند مورد ذكر ميشود:

1- تكفير سبب تفرقه و اختلاف در جوامع و پر كردن قلبها از كينه و دشمنی و نيز بدگمانی به مسلمانان و پيگيری لغزشها و اشتباهات آنان مشود.

2. تکفیر سبب از بین رفتن کلیات و ضروریات و مقاصد پنج‌گانه‌ای می‌شود که شریعت بر حفظ آن‌ها توافق کرده است؛ تکفیر سبب خون‌ریزی و مباح‌دانستن آن شده و این امر را بر اساس پندار باطل خود، مایه نزدیکی به خداوند، حلال شمردن اموال، و ریختن آبروی مردم تلقی می‌کنند که نتیجه آن از بین رفتن بنیادها، ناامنی، و ایجاد ترس و هراس در میان مؤمنان است.

3. تکفیر و فاسق دانستن، خود امری بسیار مهم است که هر کس وظیفه خویش را در آن نداند، گمراه شده و دیگران را به گمراهی می‌کشاند؛

4. تکفیر سبب تحریف امور دین و تفسیر نادرست متون بر اساس سلایق شخصی می‌شود؛

5. تکفیر از نشر و گسترش اسلام جلوگیری می‌کند؛

6. تکفیر سبب اختلاف میان حکام و مردم می‌گردد؛ بدین گونه که مردم به حکام نسبت کفر می‌دهند و هر کس درخواست آن‌ها را اجابت نکند، به وی نسبت کفر می‌دهند، زیرا که اینان بر این باورند که حکام بر اساس شرع الهی عمل نکرده و چون مردم از این امر راضی و خشنود هستند، در نتیجه مانند حکام کافر می‌باشند. (مجموعه مقالات کنگره جهانی جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام، جلد4/117)

- مبانی فقهی تکفیر

در مورد این که فقه سلفیه یا تکفیری چگونه فقهی است، باید گفت در میان اهل سنت ما شاهد سه دستگاه فقهی هستیم. 1- فقه سنتی اهل سنت که بزرگترین دستگاه فقهی است، با مکاتب چهارگانه اش. از جمله مهم ترین ویژگی های فقه سنتی اهل سنت این است که سعی می کند برای پیدا کردن احکام زندگی به نص برگردد، اما هر کجا نص روشن نبود سعی می کند که توضیح یا تفسیر خودش را از احادیث یا از چهل سال صدر اسلام یا تاریخ صدر اسلام بگیرد. وقتی گفته می شود خلفای راشدین، یعنی حاکمان هدایت شده یا راه یافته. رشد در ادبیات سنی و در این جا به معنای راه یافته است. اگر هم در اینجا ها نتوانند راه به جایی ببرند به مکانیزم قیاس تکیه می کردند. بنابراین دو نوع حکم در فقهشان داشتند، احکامی که مستقیما دلیل روشن داشتند را احکام با احاطه می گفتند و احکامی که دلیل خیلی روشن نداشتند احکام بدون احاطه می گفتند؛ یعنی در اینجاها تردید پیدا می کردند و خیلی به عمل اصرار نمی کردند، به همین دلیل هم هست که در درون فقه سنتی نوعی محافظه کاری وجود دارد.2- دستگاه فقهی که به فقه مقاصد معروف است. فقه مقاصد، فقه روشنگری و روشنفکری است. سابقه فقه مقاصد به قرن پنجم و افراد مهمی دراین دوره بر می گردد. مکانیزم استنباط فقه مقاصد اساسا این گونه است که سعی نمی کند هر

مسئله ی رخ داده را به دلیل شرعی مستقیم بازگرداند، بلکه یک دایره واسطی به نام مقاصد درست می کند. فرض آن بر این است که قطع نظر از این احکام، ما ببینیم که شریعت برای چه آمده و چه مقصدی را دنبال می کند. آن وقت احکامی که به آن مقاصد نزدیک بود تجویز می کرد و هر عملی از آن مقاصد دور بود، نهی می شدند. مقاصدشان هم تقریبا پنج تا بیشتر نبود. می گفتند شریعت برای پنج چیز است: حفظ جان، مال، دین، عقل و عرض (آبروی جامعه و مسلمان ها) آنها معتقد بودند که همه احکام باید با این ها جور دربیاید، هرکجا که جان آدمی تهدید می شود نمی توان حکم اسلامی داد، هرکجا که مال آدمی تهدید می شود نمی توان حکم اسلامی داد. بنابراین دستگاه فقه مقاصد دو ابزار داشت که براساسش عمل می کرد یکی عبارت بود از مجتهدین که این احکام را استنباط می کردند و دوم دولت بود که باید برای اجرای این احکام، واسطه می شد. 3- در مقابل این دو فقه، فقهی شکل گرفته به عنوان فقه سلفی که اخیرا جدی تر شده است فقه سلفیه یا بنیادگرا پنج اصل نظری دارد که بسیار مهم است.

اولین اصل : این که دنیا را به طور اتوماتیک به توحید و شرک یعنی مومن و غیر مومن تقسیم می کنند در واقع دسته بندی قبلی دارالایمان و دارالکفر یا دارالاسلام و دارالکفر را همچنان حفظ می کنند و اساس این رابطه مبتنی بر جهاد ابتدائی و نه جهاد دفاعی است. در حقیقت در ادبیات اسلامی وقتی از جهاد بحث می شد از دو نوع جهاد صحبت می کردند ابتدائی و دفاعی. این ها بیشتر بر جهاد ابتدائی تاکید می کردند و آن را (Jihad Offensive) ترجمه می کنند درمقابل (jihad Defensive). یکی از اساسی ترین بحث هایشان همین است. سلفی های جدید یا همان تکفیریها دو اصل را با هم دنبال می کنند: یکی دعوت است، دیگری جهاد است؛ تحت عنوان جهاد دعوت و جهاد سلاح یا اسلحه. این دو را کنار هم قرار می دهند، (متن کامل سخنرانی دکتر داوود فیرحی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران در چهارمین نشست از سلسله جلسات سیاست خارجی سایت دیپلماسی ایرانی تاریخ انتشار:یکشنبه 10 بهمن 1389 کانال دیپلماسی ایرانی)

دومین اصل: اصل فقه تکفیریهای معاصرکه خیلی مهم است این است که این ها معتقدند که باید نقل را بر عقل مقدم دانست. تقدم نقل بر عقل را اکثر دستگاه های فقهی قبول دارند، اما آنجا این بحث مطرح بود که بخشی از نص اجمال دارد بنابراین باید این ها را با مکانیزم های عقلی شفاف کرد. در حالی که سلفی ها این طور نیستند. بنابراین اصل مهمی که دارند و شاید هم بتوان گفت کلیدی ترین اصل است این که نقل بر عقل مقدم است و نص همه اش شفاف است و نیاز به توضیح ندارد. آنها می گویند توضیح کار ترسوها و محافظه کاران است. درواقع تکفیریهای معاصر، تفسیر[1]و توجیه[2]را یکی تصور می کنند و می گویند هر تفسیری نوعی توجیه است و این کار شهامت جهان اسلام را می گیرد.

سومین اصل: «رد تاویل» است. آنها معتقد هستند اگر باب تأویل یا تفسیر را بازکنیم اساس دین از بین می رود. آنها جمله ای دارند به این شکل که «لو فتحنا باب التأویل لانهدم الدین» اگر باب تفسیر

را باز کنیم این تفسیر تا انتها همین طور حرکت می کند و نمی شود کاری هم پیش برد.

چهارمین اصل : «فراوانی استناد به آیه» است یعنی آنها معتقدند هر حکمی را باید به آیه ای ارجاع داد. بنابراین در تمام عملیات های تروریستی خود قرآن پخش می کنند. به نحوی که می توان گفت که این عمل جزئی از آئین هایشان شده است.

پنجمین اصل : اصل «اتباع در مقابل ابتداع» است، اتباع یک واژه عربی است به معنی تبعیت کردن. سلفیان معتقدند که از نص باید تبعیت کرد و هرنوع چیز جدیدی اضافه شود نوعی بدعت است. آنها می گویند نص وجود دارد، احتیاج به توضیح هم ندارد. مشکل مسلمانان عمل است که عمل ندارند و به جای این که عمل کنند وقتشان را صرف این مکانیزم های تفسیری می کنند و توجیه می کنند. آنها کار خود را اتباع یعنی تبعیت از نص آیه می دانند. می گویند آیه وجود دارد، شما آیه را بردارید و بهش عمل کنید، دیگر احتیاج به توضیح خاصی ندارد. معقتدند آیه را هم هرکس یک مقدار ادبیات عربی بخواند می فهمد احتیاج به مجتهد، واسطه، مفسر و این جور چیزها هم نیست.

- شیوه تکفیریها در استنباط عقاید

آنها معتقدند که «باید از صحابه و تابعان پیروی کرد؛ زیرا فهم آنان، مقیاس حق و باطل است» و در این مورد، به حدیث نقل شده از رسول خدا(ص) استدلال می‌کنند که فرمود: «خیرُ القرون قرنی، ثمّ الذین یلونهم ثم الذین یلونهم...: بهترین مردم، مردم زمان من هستند. سپس مردمی که پس از آنان می‌آیند. سپس مردمی که بعد از آن گروه می‌آیند.»(صحیح بخاری، حدیث شماره 2652، 3651 و 6429) آنگاه دوران هر کدام از سه گروه یاد شده را صد سال تخمین می‌زنند که مجموعاً سیصد سال می‌شود. ابن‌تیمیه و پیروانش با این حدیث، سه قرن نخست اسلامی را «که هر قرنی از نظر آنان صد سال است»، ملاک حق و باطل شمرده و آنچه را که در این زمان انجام گرفته، یا به طور عملی آن را تأیید کرده‌اند یا به صورت کامل می‌پذیرند، چون پیامبر اکرم(ص) در این حدیث، این سه قرن را قرون ممتاز شمرده است. امتیاز این قرنها به خاطر کسانی است که در آن سیصد سال زندگی می‌کردند و خیر بودن آنان، موجب این است که گفتار و سکوت آنان را حجت بدانیم. البته این نظریه، با سئوالات و ابهامات زیادی همراه است.

- عدم پذیرش هر یک از اجزاء معیارهای حداقلی مسلمانی

در فقه شیعه مواردی مانند: انکار خدا، توحید، نبیّ اکرم و... از مصادیق کفر است، اما ابن‌تیمیه در مجموع الفتاوی (ج۴، ص۳۸۳) تمام فلاسفه را محکوم به کفر کرده است: «إن هؤلاء الفلاسفه

کفارٌ یجب قتلهم باتفاق اهل الایمان.» سپس می‌گوید: کسانی که منکر معاد جسمانی‌اند و قائل به عقول عشره و تعدد قدما هستند، کافرند. ولی در فقه شیعه، اگر انکار معاد جسمانی مستلزم انکار رسالت شود، بدون تردید موجب کفر است، اما بعضی می‌گویند: این انکار، مستلزم انکار رسالت نیست. ابن‌تیمیه می‌گوید: اگر کسی اعتقادی پیدا کرد و این اعتقاد، لازمی داشت که مستلزم کفر باشد و او به آن توجه نداشته باشد، کافر نیست. (مجموع الفتاوی ،ج۵، ص۳۰۶) حال باید از ابن‌تیمیه پرسید: پس چرا فلاسفه را محکوم به کفر کردی؟! چون این‌ها با قطع نظر از این لازم، این ادعا را مطرح می‌کنند.

امام خمینی; در کتاب الطهاره (ج۳، ص۴۴۴)، این کلام شیخ انصاری; را نقل می‌کند که: «منکرِ یکی از احکام دین، کافر است.» سپس آن را مورد اشکال قرار داده و می‌فرماید: «و التحقیق أنما یعتبر فی حقیقة الاسلام لیس إلا الاعتقاد بالاصول الثلاثة أو الاربعة.» بعد می‌فرماید: «أی الالوهیة، و التوحید، و النبوة، و المعاد علی احتمالٍ، و سایر القواعد (وجوب نماز، روزه، حج وآنچه در دین آمده)، عبارةٌ عن احکام الاسلام و لا دخل لها فی ماهیة سواءٌ عند الحدوث أو البقاء، فإذا فرض الجمع بین الاعتقاد بتلک الاصول و عدم الاعتقاد بغیرها لشبههٍ بحیث لا یرجوا إلی انکارها یکون مسلما»؛ یعنی واقعاً اگر قابل جمع باشد و مستلزم انکار رسالت یا الوهیت نشود، مسلمان است. البته بعد می‌فرماید: «این از حیث مقام ثبوت است و از حیث مقام اثبات، منکر معاد، به حسب ظاهر محکوم به کفر است.» آیت ا خوئی; نیز چنین نظری دارند و به ضابط اصول ثلاثه: خدا، توحید و نبوت معتقدند.

- انحرافات فکری تکفیریها

تکفیریها تنها روش برای تشخیص تفسیر درست اسلام را تفسیر مبتنی بر ظواهر قرآن، سنت و اقوال سه نسل نخست اسلامی یعنی صحابه، تابعان و تابعان تابعان میدانند. روش جریان‌های تکفیری در فهم کتاب و سنت، مبتنی بر یك روش نقلی ظاهرگرا و پرهیز از هرگونه تأویل و برداشت عقلایی در فهم قرآن و سنت و متکی بر اجتهادهای بی‌ضابطه است . اینک به چند انحراف فکری تکفیریها میپردازیم:

- در فهم و برداشت از اصول کلامی اسلام مثل : مفهوم توحید، صفات خبری و...

سلفیه با برابر کردن توحید با عبادت، اقدام به زیر سوال بردن باور و اعمال دیگر مسلمانان می نمایند آنها توحید را به «عبادت» تفسیر می کنند. محمّد بن عبدالوهاب، در تعریف توحید می گوید: توحید، پرستش خداوند یکتا است (کشف الشبهات، ص3). گاهی از توحید در الوهیت به توحید عبادی تعبیر می کنند و توحید الوهیت را به این معنا می گیرند که «فقط خداوند را عبادت کنیم و غیر او را نپرستیم» (همان) تفسیر خاص وهابیت از توحید عبادی و توحید الوهی، باعث شد تا اعمال مسلمانان که قرن ها میان آنان رواج داشته و جزء فضایل به شمار می رفت، مورد سؤال قرار گیرد و محکوم به شرک

شود.

نکته مهمی که در بحث توحید وجود دارد این است که آنها معتقدند که حق قانونگذاری منحصراً در اختیار خداوند است و هر نوع قانون موضوعه را نفی‌میکنند. بنا بر این، هر دولتی اعم شیعه و سنی علاوه بر احکام شریعت، قانونی را وضع کند، را قبول نمی‌کنند و چیزی به نام حوزه‌ی مباحات را نمی‌پذیرند. به همین دلیل؛ از نظر سلفی‌ها، هر کسی که قانونی را وضع کند، مشرک است، چون حق انحصاری خداوند را نقض کرده و وارد حاکمیت خداوند شده و بنابراین مشرک است.

قسم دیگری از توحید که وهابیت در انواع توحید نام برده اند، توحید در اسما و صفات است. توحید در اسما و صفات یعنی که خداوند را با همان اسما وصفاتی که در قرآن و سنت ذکر شده بخوانیم وهمان اسما و صفاتی را که در قرآن برای خدا به اثبات رسیده، اثبات، و آن اسما و صفاتی را که در قرآن و سنّت نفی شده، نفی کنیم (العثیمین، ص 21). ظاهر این کلام مورد پذیرش سایر مذاهب کلامی است؛ اما نمی توان سخن زیر را از آنان پذیرفت

روش سلف در باب صفات این بوده که آن ها را بدون تحریف و تأویل و با همان معنای حقیقی آن ها به خداوند حمل می کردند (ابن تیمیه، ج 3، ص 6). غیر قابل پذیرش تر، سخنی است که درباره صفات خبری ابراز داشته است. وی معتقد است: کلماتی مانند «ید» در «یدا» و مانند آن که در قرآن آمده، باید بدون تحریف، تأویل و با همان معنای واقعی آن ها به خداوند حمل شود (همان، ص 8و9 و 17). در این دیدگاه، تأکید می شود که باید در همه موارد، الفاظ را به همان معانی حقیقی و لغوی آن ها حمل کرد؛ زیرا معنای مجازی بر خلاف اصل است (محمد بن صالح العثیمین، ص 11).

جریان سلفی‌گری تکفیری در ظاهرگرایی چنان راه افراط را پیش می‌گیرد که منکران رؤیت خدای متعال در روز رستاخیز و تمام متکلمان و صوفیه را به کفر متهم می‌سازد (آمنة محمد نصیر، ج 1، ص 112) ابن‌تیمیه با استناد به روایت ابن‌حنبل می‌گوید مخالف روایات متواتر و مخالف اجماعات کافر است. از آنجاکه جمهور سلف معتقدند که خدا در روز قیامت با چشم سر قابل رؤیت است. از این‌رو منکر آن کافر است(مشعبی، ص 85- 87. به نقل از مجموع الفتاوی، ج 18، ص 50- 51) جالب آن که وی منکر شفاعت پیامبر در روز قیامت را تکفیر می‌کنند. (همان، ص 88) و قائل به شفاعت آن‌حضرت در دنیا را نیز کافر می‌شمارد. وی کافربودن قائلان به حدوث کلام الهی را مشهور و متواتر از سلف بر می‌شمارد؛(مجموع الفتاوی، ج 17، ص 74؛ درءالتعارض، ج 2، ص 37؛ برای تفصیل بیشتر ر. ك: مشعبی، ص 136- 141) و وجه کفر این گروه را از آیات یازده تا بیست و شش سوره «مدثر» میدانند چراکه خدای متعال کسی را که قرآن را قول بشر دانسته، کافر شمرده است؟

ابن‌عثیمین شیخ معاصر سلفی نیز تصریح می‌کند:

(ازنظر ما واجب است نصوص کتاب و سنت بر همان معانی ظاهری حمل گردد و ما از روش اهل تأویل تحریف‌گرا و اهل تعطیل و اهل تمثیل اعلان بیزاری می‌کنیم. (عثیمین، عقیدة اهل السنة و الجماعة، ص6.) ایشان در شمارش عقاید سلفی می‌نویسد:

ما بر آنیم که خدای متعال صورتی ذوالجلال و الاکرام دارد؛ دو دست کریمانه و باز؛ دو چشم حقیقی. بعد برای تأکید نظر خود می‌گوید اهل سنت اجماع دارند که چشمان خدا دو تاست!؟ و تأیید آن روایت نبوی درباره دجال است که فرمود: دجال نابینا است، ولی خدای شما نابینا نیست! و بر آنیم که مؤمنان خدای متعال را در روز قیامت با همین چشم سر خواهند دید. (ابن عثیمین، ص 5- 6)

ایشان کسانی که «قَبْضَتُهُ» در آیه‌ وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ‌ (زمر، آیه 67) به معنای تصرف گرفته‌اند، تفسیر اهل تحریف شمرده و می‌گوید: آنان به گمان فاسد خود، با تأویل نادرست خود خواسته‌اند از دچارشدن به تمثیل و تشبیه به‌دور باشند درحالی‌که، ملك و تصرف درباره خدا که همواره وجود دارد.

وی می‌گوید:آنچه را خدا برای خود، پیامبر و سلف امت برای خدا اثبات کرده‌اند، انکار می‌کنند. از آن‌ها سوال می‌کنم آیا ایشان از خود خدا به خدا داناترند؟ اگر بگویند آری، کافرند؛ و اگر بگویند، نه! گفته می‌شود آیا شما در بیان معانی از خدا فصیح‌تر هستید؟ اگر بگویند آری، باز هم کفر ورزیدند و اگر بگویند، نه دشمنی ورزیدند؟ بنابراین ما می‌گوییم خدا با رساترین بیان گفته است: زمین در روز قیامت در دستان اوست و رسول اکرم (ص) با گرفتن قلم میان انگشتانش مطابق آیه بر آن اقرار کرده است. از اینها پرسیده می‌شود آیا شما از پیامبر به مردم دلسوزترید؟ خواهند گفت نه! پس ما گنهکار نیستیم گنهکار کسی است که کلام خدا را تأویل می‌برد. افزون برآن مطابق حدیث، خدا نه تنها دست، بلکه انگشت نیز دارد!؟ انگشت واقعی مانند دست واقعی. بنابراین، مراد از «علی اصبع»، سهولت تصرف الهی نیست، بلکه این خطای اهل تحریف است. منهج اهل سنت و جماعت در مورد اینگونه آیات این است که تأویل جایز نیست، بلکه واجب است تا آن صفات را با همان معنای رایج در زبان عربی بپذیریم؛ زیرا خدای متعال با زبان عربی پیامبرش و دیگر مؤمنان را مورد خطاب قرار داد، پس معنای عربی صفات را می‌پذیریم؛ ولی نباید کیفیت آن‌را تعیین کنیم و یا آن‌را با صفات مخلوقین تشابه یا تماثل کنیم. بنابراین، کسانی که صفات ساق یا ید و دیگر صفات را تأویل می‌کنند، درحقیقت از سخنی باطل و بی‌برهان پیروی می‌کنند که هیچ تأییدی از آن برداشت خود از جانب خدا و رسول ندارند. (ابن عثیمین، ج 2، ص 532؛ و بقیه سلفی‌ها نیز همین عقیده را دارند؛ ر. ك: مجموع فتاوی

العلامة عبد العزيز بن باز؛ ج 4»)

سؤالی که در اینجا مطرح است، و جریان سلفی از پاسخ بدان همواره عاجز بوده و ناچار است یا به یك نوع تأویل قائل شود و یا اینکه سر از تشبیه و تجسیم در آورد، آن است که مطابق نظر آنها که خدای دو تا دست دو تا چشم و یك صورت دارد! آیا دستان و چشمانش همانند مردم است یا نه متناسب با شأن خداوندی! اگر اولی را بگویند؛ اهل تشبیه خواهند بود و اگر دومی را بگویند، اهل تأویل؛ چون بر ظاهر آیه حمل نکردند در چنین آیاتی مطلقاً قید مانند متناسب با شأن ذکر نشده است. بنابراین چرا آیات را بر معنای ظاهری صرف حمل نمیکنند و کسانیکه اینکار را میکنند، تحریفگر میخوانند!(همان) بنابراین سلفی سطحینگر، آیات را یکسویه و بدون توجه به قراین نقلی و عقلایی، تفسیر میکند.

متأسفانه برخی از اهل حدیث و فرقه هایی چون کرّامیه و مشبّهه و... به این انحراف عقیدتی دچار شدند و اکثر متفکّران مسلمان و مذاهب کلامی از آنان تبرّی جسته اند.

- در مفهوم بدعت:

بدعت از نظر لغوی یعنی چیزی را بدون سابقه و الگوی قبلی ایجاد کردن، یا گفتاری را بی پیشینه بر زبان آوردن می باشد و اما بدعت از لحاظ اصطلاحی یعنی امر تازه ای که اصلی در کتاب و سنت ندارد(محمد ابن بابویه، ۱۴۱۳ق/۱۳۷۱ش)

اصطلاح بدعت از جمله مفاهیمی است که مبنایی قرآنی دارد. به عنوان مثال خداوند آیینی به نام رهبانیت را به عنوان یک رسم دینی برای مسیحیان مقرر نکرد و خود راهبان این رسم را باب کردند و بدعت گذاشتند:

- در آیه ای دیگر خداوند به منکران پیامبر اسلام (ص) می گوید: در آیین خدایی، رسالت دادن به شخصی چون محمد (ص) امری تازه و بدعت نیست، بلکه خداوند پیش از آن حضرت هم، به کسانی این مقام را واگذارده است (محمد ابن سعد، بی تا)

بدعت در شریعت دارای سه رکن می باشد که عبارتند از:

الف . رکن نخست :

رکن نخست بدعت، دستکاری و نوآوری در شریعت است. یعنی نسبت دادن چیزی به شریعت که در آن وجود ندارد. ولی اگر نظریه ای تازه مطرح شود که دستکاری و نوآوری در شریعت نبوده، بلکه تنها نظریه جدید علمی باشد که به شریعت ارتباطی نداشته باشد، بدعت به شمار نمی رود. گرچه ممکن است حرام باشد.

رکن دوم بدعت : این است که اندیشه ای را که به خدا نسبت داده می شود، در میان مردم اشاعه داده شود در واقع بدعت، گسترانیدن اندیشه ای است که به خدا نسبت داده شده.

رکن سوم بدعت در شریعت این است: که در شریعت دلیلی بر مشروعیت آن نداشته باشیم «ما لیس منه» (آیة ا العظمی سبحانی، بی تا، ج56، ص 399) چون اگر در شریعت دلیل باشد; دیگر بدعت نیست هر چند چیز نو و جدیدی باشد; مثلاً قرآن مجید مردم را به حب اهل البیت(علیهم السلام) دعوت کرده است پس حب اهل البیت(علیهم السلام) اصلی است که در شریعت وجود دارد اما چراغانی و نورافشانی کردن در شب نیمه شعبان و ولادت ائمه(علیهم السلام) هر چند به صورت جزئی در شریعت نیست ولی چون ریشه در شریعت دارد که همان حب اهل البیت(علیهم السلام) و اظهار محبت نسبت به اهل بیت(علیهم السلام) می باشد لذا خداوند متعال در قرآن مجید«حب اهل بیت نبد(علیهم السلام) »(قربی) را یکی از وظایف مؤمنان شمرده است. (شوری / 23)

همچنین ساختن قبور، تعمیر و نگهداری حرم ائمه(علیهم السلام) و تجلیل از شخصیت آنان گرچه ممکن است دلایل خاصی نداشته باشد، اما دلایل عمومی بسیاری بر آن دلالت می کند که یکی اظهار محبت به این بزرگان می باشد و مفهوم عمومی آیه ذی القربی بر این مدعی و جواز آن دلالت دارد.

با این مقدمه باید گفت که تکفیریها در مفهوم بدعت نیز دچار انحراف شدند به نظر آنان بدعت هر آن چیزی است که بعد از سه قرن اول؛ یعنی قرن صحابه، قرن تابعین، و قرن اتباع تابعین، حادث شده است، که مطلقاً مذموم است.

تکفیریها ، هر امر و کار جدیدی که در عصر نبی مکرم (ص) بدان عمل نمشده، بدعت مشناماند و به دنبال آن، برچسب تکفیر مزنند؛ این اقدام با روح آیات قرآن منافات دارد، زیرا یکی از ارکان و شاخصهای بدعت، انتساب یك عمل به شارع مقدس و انجام آن به عنوان یك عمل شرعی مباشد و واضح است تمامی مواردی را که تکفیریها بدعت مشمارند یا به عنوان یك عمل عرفی بدون انتساب به شرع انجام مگیرد و یا آنها مشمول عمومات و اطلاقات آیات و روایات مشود که از مصادیق سنت محسوب مشود و ارتباطی به بدعت ندارد.

سلفیه با استناد به حدیث نبوی (ص): «خیر الحدیث کتاب ا، وخیر الهدی هدی محمد وشر الأمور محدثاتها وکل محدثة بدعة، وکل بدعة ضلالة»، (مسلم، 876؛ نسائی، ج 3،ص 88) خود را اهل سنت و جماعت و فرقه ناجیه و فرقههای دیگر مانند قدریه، خوارج، معتزله، اشاعره، رافضه، جهمیه، امامیه را اهل بدعت مشمارند و از آنان تبرا مجویند. (عبد القاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، ص 317 و 320 و 93)

- تلقی نابجا از اعمالی که آنها را منافی توحید میدانند :

تکفیریها یا همان سلفیهای تکفیری در مفاهیمی مانند کفر، شرك، بدعت و مانند آن (برای اطلاع بیشتر ر. ك: مکارم شیرازی، وهابیت بر سر دو راهی) توسعه معنایی و مصداقی گسترده قائل شدهاند و براساس آن اقسامی را برای توحید درست کردهاند که با دیدگاههایشان در چنین مفاهیمی مطابق باشد. (جهادبن عبد الإله الخنیزی، السلفیة و الشیعة، ص 126) ابنتیمیّه معتقد است که بسیاری از عقاید و اعمال جاری مسلمانان با توحید در عبادت منافی است، مانند اعتقاد به شفاعت یا حاجت خواستن و توسّل به اولیاء (ر. ك: مرتضی مطهری، مجموعهآثار، ج 1، ص: 52) براساس مبنای آنها، شرك خفی همانند شرك جلی است. بر اینااساس درخواست چیزی از غیر خدا که قدرت به انجام آن مخصوص خدا باشد، شرك است و با عبادت جمع نمشود: ما کانَ لِلْمُشْرِکِینَ أَنْ یَعْمُرُوا مَساجِدَ اللَّهِ شاهِدِینَ عَلی أَنْفُسِهِمْ بِالْکُفْرِ.(توبه ، آیه 17) خواندن انبیا و اولیا برای دفع خطر و رسیدن به مقصود و گفتن «یا محمد» و «یا علی» شرك است؛ به دلیل آیه وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ یدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لا یسْتَجِیبُ لَهُ إِلَی یوْمِ الْقِیامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ کَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ کَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ کَافِرِینَ (احقاف، آیه 6-5) و آیه وَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا یمْلِکُونَ مِنْ قِطْمِیرٍ انْ تَدْعُوهُمْ لا یسْمَعُوا دُعَاءَکُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَکُمْ وَ یوْمَ الْقِیامَةِ یکْفُرُونَ بِشِرْکِکُمْ. (فاطر، آیه 14-13) و اگر عذر آوردند که آنها معبود نیستند، بلکه باب حاجت و شفیع و وسیلهای به جناب الهی هستند، همین سخنان را مشرکان نیز گفتند که مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفَی. (زمر، آیه 3) و بنابراین ، مسلمان را مشرك و خون و مالشان را هدر مدانست. و همچنین قسمخوردن و قسمدادن به غیر خدا به عقیده آنان شرك است و بیشتر این مطالب را ابنتیمیه در ضمن منهاج السنه، متعرض شده است.

محمد ابوزهر مینویسد: نگاه سلفیان به مسئله توحید بدانگونه است که آن را نخستین پایه اسلام میدانند و بهاجمال به آنچه تمام مسلمانان برتوحید و وحدانیت خدا تأکید میورزند، موافقتدارند ولی مسائلی را منافی با یکتاپرستی فرض میکنند؛ به عنوان نمونه توسل به بندگان خاص خدا، زیارت روضه شریفه، دعا روبهروی ضریح شریف پیامبر یا ولی خدا را منافی با توحید مشمارند. (ابوزهره،

تاریخ المذاهب الاسلامیة، ص 192- 193). بسیاری از احادیثی را که درباره فضایل اخلاقی اهل‌بیت پیامبر (ص) در صحاح و مسانید و حتی مسند احمد بن حنبل وارد شده است مردود می‌دانند. (ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، قاعدة الجلیله فی التوسل و الوسیله، ص 186- 184)

- تحولات فقه تکفیر

فقه سنتی تکفیر بیشتر در ضروریات احکام بود تا عقاید؛ در تکفیر بیشتر در مورد منکر روزه، حج، جهاد و این مسائل بحث می‌کردند. ولی از حدود نزدیک بیست سال پیش در دستگاه‌های تکفیر در اهل سنت، دگرگونی پیش آمد و آن این بود که اکثر تکفیرها به باورها ارجاع پیدا کرد به جای اینکه به فروعات ارجاع پیدا کند. از حدود سال 1995 میلادی به بعد شاهد این چرخش هستیم که عوامل تکفیر به جای اینکه به سمت ضروریات احکام یا فروعات شرعی برود به سمت باورها یعنی عقاید رفت. قبلا عقاید بود ولی عقاید عموماً در حوزه تأویل جا می‌گرفت و راه به تکفیر باز نمی شد. در این دوره در تکفیر شاهد سه دگرگونی انقلابی و ویرانگر هستیم: اولی تغییر عوامل تکفیر از احکام به سمت باورها است که آثار عجیبی داشت. مثلا مفهوم بدعت به سمت باورها رفت به این معنا که هر نوع اعتقاد به دموکراسی و انتخابات به معنی مخالفت با حاکمیت ا تلقی شد. یا بحث نفاق و شرک هم به سمت باورها رفت. مثلاً شرک به تمام کسانی که باورهای اعتقادی مخالف اهل سنت ـ به خصوص سلفیه ـ داشتند، کشیده شد و کسی که در تیغ آنها قرار گرفت شیعه بود.

دومین تحول بسیار مهم این بود که فقه تکفیر جدید به سمت تکفیر حکام رفت، در حالی که در گذشته اصلاً این مسئله اتفاق نمی‌افتاد. تکفیر، سیاسی شد اما در گذشته در حوزه مدنی بود؛ یعنی تکفیر روی افراد عمل می‌شد. این دو تحول، بسیار مهم است.

سومین تحول مهمی که رخ داد این بود که در فقه قدیم حکم تکفیر از درون محکمه بیرون می‌آمد در حالی که حکم تکفیر از این پس احتیاج به محکمه نداشت و با احتمالی حکم تکفیر می‌دادند. یعنی گروه‌ها، جریانات و افراد خودشان هم قاضی شدند و هم مجری؛ و سلاحی دستشان گرفتند و افرادی را ترور کردند و ابتدا رهبران و مدیران امنیتی کشورهای عربی را ترور کردند. به این ترتیب نسل دوم فقه تکفیر با سه ویژگی بسیار بزرگ ظاهر شد: مهاجرت از احکام به اعتقادات، دوم مهاجرت از ضرورت اطاعت از حاکم به تکفیر حاکم و سوم حلقه تکفیر یا فرایند تکفیر از بیرون دادگاه‌ها شروع شد. الان شخص را قبل از اینکه بگیرند حکمی برایش صادر کرده‌اند و شخص موقع اجرا می‌فهمد که تا مرگ یک ثانیه بیشتر فاصله ندارد. این اتفاقاتی است که رخ داده و باعث شده است که این فقه رادیکال‌تر شود.

- گفتار علمای مذاهب درباره تکفیر و منع آن

اگرچه در طول تاریخ عده‌ای با بهره‌گیری از جهل مردم و با نیرنگ اسلام‌دوستی، در صدد گسستن برادری و وحدت در بین مسلمانان بوده‌اند،. در حال حاضر تکفیریها وام‌دار افکار آن افرادی هستند که در طول تاریخ در فکر برهم زدن اتحاد جهان اسلام بوده‌اند. که مولد آن ابن‌تیمیه است که تکفیر معین از او صادر شده است اما اهل‌سنت با زیرکی تمام، پی به این نیت ناپاک آنها برده و با تمام قوا چه در مرتبه نظر (فکر و تفکر) و چه در مرتبه عمل دست به کار شده‌اند. اکنون به دیدگاه چند تن از علمای مذاهب جهان اسلام به عنوان شاهد مثال در مورد تکفیر میپردازیم:

شیخ الازهر، احمد الطیب در برنامه هفتگی‌اش در تلویزیون رسمی کشور مصر که به ارائه نظرات فقهی‌اش می‌پردازد،درباره تکفیر چنین گفته : تکفیری‌ها باید متوجه عواقب اصرار بر صدور فتاوای تکفیری در حق دیگران آن هم بدون دلیل خاص باشند. تکفیر یک فرد حقی الهی است و نه حق بندگان خدا و اگر کسی [مرتد] و کافر شود بدون شک باید دلایل آن قطعی باشد و تفسیربردار و تاویل‌بردار نباشد. همچنین گفته افراد عادی حق ندارند شخص معینی را کافر قلمداد کنند بلکه چنین حکمی تنها در اختیار ولی امر، [قاضی و حاکم شرع] است که باید مطابق با شریعت اسلامی باشد. وی از علمای اسلامی خواستار وضع شروطی محکم و متقن در این باره شده و افزوده: این شروط باید حتما محقق شود و مانع کسانی باشد که می‌خواهند از احکام مربوط به تکفیر افراد سوءاستفاده کنند.

و تأکیید کرده کسی که حکم ارتداد و کفر فردی را می‌دهد باید به آنچه که حکم می‌کند عالم باشد و یقین داشته که فرد مورد نظر از اسلام خارج شده است مثل کسی که یکی از اصول [اساسی] اسلام را عامدانه و در حالت «غیرمضطر» منکر شده است.

یکی از فتوایی که بر ضد تکفیر آمده فتوای شیخ قرضاوی پس از برگزاری «کنفرانس بین‌المللی مذاهب اسلامی و چالشهای معاصر» که در آبان 1384ش/ 1326ق به همت «دانشگاه آل‌البیت اردن» در شهر «عمان» برگزار شده بود، صادر گردید و در کنار فتاوی دهها نفر دیگر از علمای شیعه و سنی منتشر شد و مجموعه کامل آنها به عنوان يك «سند مهم تاریخی» در اردن به ثبت رسید و در کتاب «اجماع المسلمین علی احترام مذاهب الدین» با مقدمه مرحوم شیخ سیدمحمد طنطاوی ـ شیخ الازهر ـ در 800صفحه در عمان به چاپ رسیده است. متن فتوای شیخ یوسف عبدا القرضاوی در صفحات 159 تا 186، همین کتاب (عمان،چاپ سوم: 1427ق/ 2006م) درج شده است که می‌توان آن را «رساله»ای مستقل در این زمینه به حساب آورد.

شیخ قرضاوی در پاسخ به سؤال: آیا تکفیر پیروان مذاهب عقیدتی، فقهی و سلوکی، تنها به خاطر مخالفت در مذهب و نظر، جایز است؟ چنین نوشته است:

الحمد و الصلاه و السلام علی سیدنا رسول‌ا صلی ا علیه و سلم. در پاسخ سؤال، پس از آرزوی

توفیق الهی می‌گوییم: هرکس از روی اخلاص قلبی بگوید: «اشهد ان لااله الا ا و ان محمداً رسول ا» مسلمان است، از همه حقوق مسلمانی برخوردار است و همه تکالیف آن هم برعهده او خواهد آمد. این چنین کسی از خلود در آتش جهنم نجات یافته است. اگر فقط از سر زبان شهادتین بگوید و قلبش به آن ایمان نداشته باشد، منافق است. در ظاهر، احکام مسلمانان بر او جاری می‌شود، هرچند که در پایین‌ترین طبقات جهنم، جای اوست.

یکی از علمای اهل سنت به نام محمود صبیح در مورد نظرات ابن‌تیمیه با نگاه انتقادی نگاه می‌کند و با نگاشتن کتاب معروف "اخطا ابن‌تیمیه فی حق رسول‌ا و اهل‌بیته" (اشتباهات ابن‌تیمیه در حق پیامبر و اهل‌بیت ایشان» ضربه مهلکی به بدنه تکفیرگراها زده است. وی در این کتاب می‌نویسد: ابن‌تیمیه خود را افضل از پیامبر صلی ا علیه و آله می‌دانست، چرا که پیامبر (صلی ا علیه و آله) خون مسلمانان را محترم می‌شمرد، ولی ابن‌تیمیه و یارانش آن را مباح می‌دانند. (صبیح، محمد السید، ص 5 و 6 و 28 و 264 و 51 و 270)

یکی دیگر از عالمان اهل‌سنت به نام "عبد ا هروی" با بررسی آراء ابن‌تیمیه در باب امام علی علیه‌السلام، به نقد آن با استناد به نظرات بزرگان اهل‌سنت پرداخته است. وی با نقل کلماتی از بزرگانی همچون ابن حجر عسقلانی، ابن‌حبان و حاکم نیشابوری به رویارویی با تفکرات ابن‌تیمیه رفته است و با این جهت‌گیری، تفکر ابن‌تیمیه را جدا از تفکر اهل‌سنت معرفی می‌کند. او با نوشتن کتاب "المقالات السنیه فی کشف ضلالات احمد بن تیمیه «گفتارهای نیکو در کشف گمراهی‌های ابن‌تیمیه»" با صراحت افکار ابن‌تیمیه را گمراهی و باطل می‌خواند (هروی، عبدا، 1417 ق. ص 183، 189)

نظر امام خمینی‌ دراین باره: آنچه از روایات استفاده می‌شود این است اقرار به شهادتین، تمام حقیقت اسلام است و هر کس آن دو را بگوید، آثار اسلام بر او مترتب می‌شود. (امام خمینی، کتاب طهارت، ج 3، ص 317 و 635)

نظر آیت‌ا خوئی‌ درمورد تکفیر: انکار ضروری مستلزم کفر و نجاست منکر است، آن‌جا که ملازم با تکذیب نبی باشد، مثلاً طرف با علم به این‌که آنچه را انکار می‌کند جزء دین است، انکار نماید و اما اگر این شرط محقق نباشد منکر آن کافر نیست، مخالفانِ ولایت هر چند منکر امامت امامان هستند ولی چون یقین ندارند پیامبر (ص) چنین مطلبی را فرموده است و لذا انکار آنان مایه کفر نیست. بنابراین ولایت از ضروریات «مذهب شیعه» است و از ضروریات دین نیست. (خوئی، کتاب طهارت، ج 2، ص 86) ما به گفتار همین افراد که از استوانه‌های فقه شیعه هستند اکتفا می‌کنیم.

همچنین هیأت کبار متشکل از 20 نفر از بزرگترین علمای اهل سنت در جلسه 49 در طائف در تاریخ

4/1419/2بیانیهای بر رد و محکومیت وهابیت و دیدگاه تکفیریها صادر کردند و حوادثی را که در کشورهای اسلامی و غیر آن، از تکفیر و انفجارها و امور ناشی از آن، از خونریزی ها و نابود کردن مؤسّسات مختلف اتفاق افتاده، مورد بررسی قرار دادند، و نظر به اهمیّت این موضوع و پیامدهای آن، این مجلس تصمیم گرفت حکم این موضوع را طیّ بیانیه ای به عنوان خیرخواهی الهی بندگان خدا و ادای تکلیف بیان داشته به تمام مردم جهان اعلام کند که اسلام از این گونه عقیده های باطل بیزار است و آنچه در بعضی از کشورها از ریختن خون بی گناهان و منفجر ساختن مساکن و مرکب ها و مراکز عمومی و خصوصی و تخریب کارگاه ها و مانند آن صورت می گیرد، عملی جنایت کارانه می داند که اسلام از آن بیزار است. همچنین هر مسلمانی که به خدا و روز جزا ایمان دارد از این اعمال بیزار می باشد، و این کارها تنها کار کسانی است که دارای افکار منحرف و گمراهند و گناه و جرم آن به گردن آنهاست و هرگز نباید به حساب اسلام و مسلمانانی که به هدایت اسلام هدایت شده اند و متمسّک به کتاب و سنّت و پیرو قرآن مجیدند، گذارد. این کارها فساد و جنایت بزرگی است که شریعت اسلام و فطرت پاک انسانی آنها را نمی پذیرد؛ لذا روایات اسلامی به طور قاطعانه آن را تحریم کرده و از همنشینی با این گونه افراد بازداشته است سپس این بیانیّه با آیات و روایاتی که نشان می دهد اسلام دین محبّت و دوستی و تعاون در نیکی و تقوی و گفتگوی منطقی و حکیمانه و پرهیز از هر گونه خشونت و پرخاشگری است، پایان داده شده است. (معجم طبقات المتکلمین، ج 4، ص 100)

با توجه به بیانات ارزشمند عالمان پر نفوذ اهلسنت، روشن میشود که جریان تکفیر برگرفته از گمراهیهاست که اشخاصی همچون محمد بن عبدالوهاب و... در مقام عمل و نظر مرتکب شدهاند.

- سیره عملی پیامبر، ائمه معصومین و ائمه مذاهب در موضع تکفیر

خداوند در قرآن، پیامبر را رحمت معرفی میکند. وَما أَرْسَلْناكَ إِلّا رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ؛(انبیاء، آیه 107) ما تو را نفرستادیم مگر به عنوان رحمت برای جهانیان. چون «العالمین» به صورت جمع و با الف و لام است،(طباطبایی، المیزان، ج 14، ص 467) پس رحمت وجودی و همیشگی پیامبر، شامل همه مؤمنان و کافران و اهل کتاب میشود. نیز میفرماید إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ.(قلم، آیه 4) جنبه بشارتدهی رسول، مقدم بر انذار است بَشِيراً وَنَذِيراً (سبا، آیه 28) و مُبَشِّراً وَنَذِيراً.(احزاب، آیه 45)

علامه طباطبایی درباره دعوت پیامبر به نقل از مرحوم کاشفالغطا از کتاب «المثل العلیا فی الاسلام لا فی بحمدون» میفرماید : راههایی که برای اصلاح جامعه وجود دارد منحصر در سه نوع است.

اول: بیان خطبهها و مواعظ و نوشتن مقالات و تألیفات و ... ادْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّكَ

بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ... (نحل، آیه 125)و فرمود: ادْفَعْ بِالَّتِی هِی أَحْسَنُ ... (مؤمنون، آیه 96) اسلام این شیوه را در اول بعثت به کار گرفته است.

دوم: مقاومت مسالمت‌آمیز و سلبی وَلا تَرْکنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا ....(هود، آیه 113)

سوم: قیام مسلحانه و جنگ که اسلام این روش را نیز در مواردی پیشنهاد کرده و دستور داده است. (طباطبایی، ج 4، ص 259- 261) که در اینجا میبینیم که آخرین روش قیام مسلحانه است.

رسول خدا ابتدا امر به خواندن (علق، آیه 1) و بعد امر به انذار می‌شود (مدثر، آیه 2). سپس خویشان نزدیك، سپس قوم خودش و بعد از آن اعراب اطرف خود و سپس همه اعراب و در آخر، همه جهانیان را دعوت می‌کند. چندین سال بدون نبرد و بدون جزیه دعوت به اسلام داشت و مأمور به نهی و صبر و گذشت بود. پس از آن، به هجرت و بعد از آن به مبارزه و جنگ اجازه داده شد. ابتدا با کسانی که با او قتال می‌کردند، مقاتله می‌کرد. سپس مأمور به مبارزه با مشرکان شد و پس از امر به جهاد، کفار سه دسته بودند: اهل صلح و سازش، اهل جنگ و اهل ذمه. با گروه اول بر اساس عهد و صلح رفتار می‌کرد و عهدشان را نگه می‌داشت تا زمانی که عهد را بشکنند و صرفا با عهدشکنان می‌جنگید. با گروه دوم، یعنی با کفار جنگ‌جو، با شمشیر و با منافقان، با حجت و برهان می‌جنگید و با گروه سوم در صورت پرداخت جزیه صلح برقرار می‌شد. (ابن‌القیم، زادالمعاد فی هدی خیرالعباد، ج 3، ص 158)

رسول خدا تابع فرمان خداوند بود. خداوند حتی احسان به کفار را مظهر عدالت می‌داند و بدان سفارش می‌کند. لایَنْهَاکُمُ اللّهُ ... أَن تَبَرّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَیهِمْ ... ؛(ممتحنه، آیه 8) خداوند نخواسته است شما را از احسان و عدالت‌ورزی با کسانی که با شما در دین قتال نکرده (یعنی کفار نقاط دیگر و غیر مکّه) نهی کرده باشد، چون احسان به این کفار، عدالتی است از سوی شما و خداوند عادلان را دوست می‌دارد. (طباطبایی، المیزان، ج 19، ص 399) روزی پیامبر اسلام در جمعی از اصحابش حاضر شد، فرمودند: مالك را نمی‌بینم: یکی از مسلمانان با عصبانیت گفت: یا رسول ا: او منافق شده! حضرت رسول گفت: چه می‌گویی؟ گفت: می‌بینم رفت و آمدش با آنهاست حضرت فرمود: با «لا اله الا ا» چه می‌کنی؟ یعنی ساده نیست گوینده «لا اله الا ا» را کافر و منافق نامید. (محمد قاسم، قاسمی، مجله تفکر آری تکفیر ، سخنرانی مورخ 27/ 10/ 1389)

ابوجنیفه می فرماید: «لانکفر احدا من اهل القله بذنب مالم یستحلها»؛ ما هیچ کس از اهل قبله را به سبب گناه و معصیت آن تکفیر نمی‌کنیم تا زمانی‌که آن را حلال نداند. حضرت امام ابوحنیفه حتی می‌فرمایند: «مانحوه برخورد با خوارج را از حضرت امیرالمومنین علی بن ابوطالب آموختیم که ایشان

خوارج را تکفیر نکردند و حتی برای آن‌ها از کلمه اخوانا استفاده نمودند.

ابوحنیفه در شرح فقه اکبر و شیخ ابوالحسن اشعری در حواشی شرح عقاید، نظریه اهل‌سنت و جماعت را بیان کرده‌اند: «ومن قواعد اهل السنة و الجماعة ان لا یکفروا احد من اهل القبلة». «وسیاقها عن ابی حنیفه ولا نکفر اهل القبله بذنب انتهی فقیده بالذنب فی عباره الامام واصله فی حدیث ابی داود»؛ از قوانین و قواعد اهل سنت این است که کسی را تکفیر نکنند. (مجموعه مقالات کنگره جهانی جریانهای افراطی و تکفیری)

شافعی میفرماید: «لا ارد الشهادة احد من اهل هواء». (مجله هفت اقلیم شرق، ویژه نامه همایش علمی تفکر آری تکفیر)

مالك مى‌فرماید: «اگر 99 درصد احتمال کفر کسی را مى‌دهید و فقط یك درصد احتمال ایمان او وجود دارد، به علت حسن ظن به مسلمان، باید عمل او را بر مومن حمل کرد.

همچنین در عقاید علامه طحاوی آمده است: «ونسمی اهل قبلتنا مومنین مادامواا بما جاء به النبی معترفین وله بکل ما قاله و اخبر مصدقین»؛ اهل قبله تا زمانی که به دستورهای پیامبر اسلام و به تمام آنچه پیامبر گفته و خبر داده است، مومن معترف باشند، مسلمان و مومن خواهند بود. (مجموعه مقالات کنگره جهانی جریانهای افراطی و تکفیری)

نتیجهگیری:

تکفیر، ابزاری برای هر اندیشه و فعّالیت طرد کننده و دور کردن مخالف- هرچند با جزئیات و تفاصیل- شمرده مى‌شود. تکفیر، به دستاویزی برای جهاد و کاربرد قدرت و زور حتّی در محدوده امر به معروف و مجازات کردن مردم کشورهای غیر اسلامی تبدیل شده است. اختلافات اندیشه تکفیریهای معاصر با فقه فقها و بزرگان مذاهب در مسأله تکفیر، اختلافی بزرگ و آشکار است و نمونه آن منحصر نکردن حکم تکفیر در قضات و مجتهدین، پذیرش تکفیر مذهبی، نشاندن بدعت به جای تکفیر- در زمان محقّق نشدن مقدّمات آن-، تکفیر با مسائل اجتهادی و سریان دادن تکفیر معین از راه تکفیر مطلق، علیرغم تفاوت‌های میان اینان‌دو است. هم‌چنین تکفیرکنندگان قواعد شرعی زیادی را باطل و بى‌اثر کرده اند؛ از جمله: اصالت صحتّ رفتار مسلمان، اصالت تعبّد به ظاهر، قاعده عدم تکفیر حاکم به سبب گناهان و تکیه نکردن بر لوازم و نتایج و ...

تکفیریها به شدت نیازمند بازخوانی نص شریعت هستند و نیز نیازمند بازنگری در فتاوای شیوخ خود

هستند فتواهایی که مدتهای طولانی اینها را به زنجیر کشیده است و از تعامل نقادانه و خالی از تقدیس به دور داشته است آنها از حقیقت دین فاصله گرفته و به نصوص دین نگاهی ابزاری دارند.

و در آخر پیشنهاد میکنیم به سبب این انحرافات بزرگ که در جهان اسلام پدید آمده و باعث سوء استفاده بیگانگان و مخالفان اسلام گردیده است علمای اسلام جمع شوند و تلاش نمایند که انگیزههای تکفیریها را پیدا کنند و برای خنثی سازی آنها راهکاری بیاندیشندو برای ایجاد حرکتهای فکری و فرهنگی در سطح جهان اسلام کوشش نمایند و برعلیه تکفریها در سطوح مجامع بین المللی در چارچوب مبارزه مشترک جهانی علیه تروریسم اقدام نمایند.و درباره شرایط تکفیر و تکفیر شوندگان بحث و مبادله نظر نمایند .

منابع:

1- قرآن کریم

2- ابن بابویه، محمد، الاعتقادات، به کوشش عصام عبدالسید، قم، 1413 ق،

3- ابن فارس، معجم مقابیس اللغه، ابن درید، جمهره اللغه، جلد 1،

4- ابن منظور، لسان العرب،

5- ابن‌تیمیه، احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام، قاعدة الجلیلة فی التوسل و الوسیلة، دارالکتاب العربی، بیروت 2006 م.

6- ابوزهره، محمد، تاریخ المذاهب الاسلامیة، دارالفکر العربی، القاهرة، 1996 م.

7- بغدادی، عبد القاهر بن طاهر بن محمدبن محمد، الفرق بین الفرق، دار المعرفة، بیروت 1424 ق

8- پایگاه اطلاع رسانی مرکز بررسیهای اسلامی

9- پژوهنده، محمد حسین (1386) آسیب شناسی وحدت اسلامی، نشریه علوم اجتماعی مجله پژوهشهای اجتماعی اسلامی.

10- حر عاملی،محمد بن حسن ، وسائل الشیعه ، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه ، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث.

11- خبرگزاری فارس

12- درء التعارض العقل و النقل، مکتبة الرشد- ناشرون، الریاض 1427 ق

13- سبحانی، اندیشه اسلامی ، جلد 1، مترجم، محمد محمد رضایی

14- سبحانی، جعفر، الایمان و الکفر فی الکتاب و السنه، قم ، مؤسسه امام صادق (ع)، 1416 ق،

15- صبیح، محمد السید، اخطاء ابن‌تیمیه فی حق رسول‌ا و اهل‌بیته، ص 5 و 6 و 28 و 264 و 51 و 270

16- طباطبایی، المیزان،

17- عاملی، شهید اول، القواعد و الفوائد،

18- عثیمین محمد بن صالح عقیدة اهل السنة و الجماعة، مدار الوطن للنشر، ریاض 1404 ق.

19- عثیمین محمد بن صالح، القول المفید علی کتاب التوحید، دار ابن جوزی، الریاض 1417 ق.

20- علماء نجد، الدرر السنیة فی الأجوبة النجدیة، محقق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم، 1417 ق/ 1996م

21- علوی، سید مجتبی، فرهنگ لغات کامل در قرآن، قم، چاپ اول: سلمان فارسی، 1365.

22- علیزاده موسوی، مهدی، ایمان و کفر، جلد 1، دارالاعلام لمدرسه اهل البیت (ع)، قم، چاپ اول، 1393 هجری شمسی.

23- فخرالدین رازی، المحصول، به کوشش طه جابر، فیاضی علوانی، 1400 ق.

24- قریب گرکانی، محمد حسین، «تاریخ وهابیت» به کوشش: رسول جعفریان، هفت آسمان، پاییز و زمستان 1378، شماره 3 و 4، ص 177- 196.

25- قطب، محمد، مفاهیم ینبغی ان تصحح، بیروت، دار الشروق، چاپ نهم، 1415 ق. ص 127

26- کاظم زاهد، عبدالامیر، مقاله فقه تکفیر میان برهان شرعی و فقه خودساخته، مترجم، میثم صفری.

27- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 9، دار صادر، بیروت.

28- کلینیف محمد بن یعقوب، 1429 ق، الکافی جلد اول، قم دارالحدیث.

29- کثیری، سید محمد، السلفیه بین أهل السنه و الامامیه، الغدیر، بیروت 1418 ق.

30- مجلسی، محمد باقر، بحارالنوار،

31- مجموع الفتاوی، کتاب التفسیر، مکتبة الرشد، بیروت 1426 ق

32- مجموعه مقالات کنگره جهانی جریانهای تکفیری، 7 جلد، دارالعلام لمدرسه اهل البیت (ع) ، قم ،چاپ اول

33- محمد نصیر آمنة، الشیخ الامام محمد بن عبد الوهاب ومنهجه فی مباحث العقیده، کتابخانه المکتبه الشامله مدرسه فقاهت، [بدتا].

34- مسلم بن حجاج، صحیح مسلم،

35- مشعبی عبد المجید بن سالم بن عبدا، منهج ابن تیمیة فی مسألة التکفیر، دار أضواء السلف، ریاض، 1418 ق.

36- موسوعه البانی، مرکز النعمان للبحوث والدراسات الإسلامیه، یمن 2010

37- هروی، عبدا، المقالات السنیه فی کشف ضلالات احمد بن تیمیه، بیروت، دار المشاریع، چاپ دوم، 1417 ق. ص 183، 189.

[1])Interpretation (

[2])Justification(